

نقد و بررسی کتاب

محمود فروغی

دولتهای ایران از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

از سید ضیاء تا بختیار

نوشته مسعود بهنود

در ۴۸ فصل و ۹۷۰ صفحه

چاپ دوم، تابستان ۱۳۶۸

در مقدمه چاپ دوم، نویسنده محترم متذکر شده‌اند که کسانی نقد بر این کتاب در نشریات نوشته‌اند ولیکن ایشان تغییری در چاپ دوم نداده و در واقع توجهی بر آن نکرده‌اند. جای آن داشت که من قبل از این که دست به نوشتن ببرم آن نقدها را مطالعه می‌کردم ولیکن چون دستیابی به آنها امکان نداشت به این نوشته پرداختم. متوجه هستم که من چاپ دوم را آن هم در سال ۱۳۶۹ خوانده‌ام بنابراین در نوشتن این چند صفحه تأخیر زیاد شده است.

ooo

کتاب با سلیقه تنظیم شده است. در اول هر فصل صورت اسامی نخست وزیر و وزیران و ترمیمهای کابینه و تاریخ زمامداری ذکر گردیده است. عکسهایی هم مناسب

فصل چاپ شده که نوشته‌ها را زنده‌تر می‌کند.

نویسنده محترم در مقدمه مربوط به چاپ اول در صفحه ۶ مرقوم داشته‌اند:

... باری کتاب حاضر نه کتاب تاریخی مأخذ و مرجع است که رویدادها را یکایک و تمام و کمال ثبت کرده باشد و نه «تاریخ» به معنای دقیق آن... از سید ضیاء تا بختیار تنها گزارشی ست از دوران ۵۷ ساله...

مع‌ذلک این جدولها بدرستی به کار مأخذ و مرجع می‌خورد بخصوص اگر تاریخ ترمیم دولتها معین و درنوشتن نامها دقت بیشتری می‌شد. مثلاً در جدول شماره یک تحت عنوان دولت سید ضیا اگر در ردیف خارجه که منظور وزیر امور خارجه است به لقب معززالدوله اکتفا نمی‌شد و تقی نبوی هم اضافه می‌شد برای آیندگان سودمندتر می‌بود. در ردیف داخله (وزارت داخله)، نخست وزیر نوشته شده یعنی نخست وزیر متصدی وزارت داخله نیز بوده است و حال آن که میرزا حسین خان دادگر (عدل‌الملک) کفیل وزارت داخله بوده است. در جدول شماره ده، وزیر پست و تلگراف، قاصم صوراسرافیل است نه اسمعیل. از جدول شماره ۱۲ بر می‌آید که علی سهیلی در دولت محمود جم دوبار وزیر امور خارجه بوده است و همچنین علی اصغر حکمت دوبار وزیر معارف. این هردو اشتباه است. در جدول شماره ۲۷ در دولت ساعد بعد از علی اصغر حکمت، دکتر علی اکبر سیاسی به وزارت امور خارجه منصوب شد که از قلم افتاده است. در جدول شماره ۲۹ در دولت رزم آراء، ابتدا محمود صلاحی کفیل وزارت امور خارجه بود بعد محسن رئیس به وزارت منصوب شد. در جدول شماره ۳۸ در دولت علی امینی جهانگیر آموزگار وزیر دارایی شد که این هم از قلم افتاده است. در بعضی جدولها وزیران مشاور نیامده‌اند. در بعضی، نام وزارتخانه‌ها اشتباه نوشته شده است.

۰۰۰

از آنچه در صفحه ۷ مقدمه نوشته‌اند، بر می‌آید که به اسناد و منابع دست داشته و مراجعه کرده‌اند و علاوه بر این با اشخاصی چند نیز مصاحبه داشته‌اند. پس حق این بود با تحمّل این همه زحمت کتاب بصورتی در می‌آمد که می‌شد از آن بطور مأخذ و مرجع استفاده کرد. نام جمعی شاهدان «بالتسبیه عادل» را برده‌اند که همه در گذشته‌اند و از آن جمله صدیق اعلم پیش از همه و کمی قبل از انقلاب به رحمت ایزدی پیوست. آیا در آن روزهای سخت امکان مصاحبه با ایشان بوده است؟ ای کاش حفظ امانت در گفته آنان می‌شد و ذکر می‌کردند که هر شاهد در چه قسمت اظهار نظر کرده و یا چه مطلبی گفته است.

بطور نمونه یادآور می‌شوم که ساموئل الیوت مورین (Samuel Eliot Morison) در مقدمه کتاب «تاریخ مردم امریکا»^۱ می‌نویسد چون این کتاب را برای این نوشته است که همه مردم آن را بخوانند از ذکر مأخذها خودداری می‌کند، و بعد نام بیش از شصت نفر را می‌برد که با آنان مصاحبه کرده است و در مقابل هر موضوع یا عنوان نام آن اشخاصی را برده که در آن قسمت با آنان شفاهی بحث داشته است. موضوعهایی مانند هواپیمایی، کانادا، اقتصاد، امریکای جنوبی و مرکزی، پزشکی، موسیقی و هنرهای زیبا و... به این ترتیب این کتاب برای عموم خسته کننده نیست و در عین حال احترام و امانت گفتار صاحب نظران اهل اطلاع حفظ شده است.

در این زمانه که گذشته از کتابهای تاریخ، نویسندگان داستانهای تاریخی نیز پس از تحقیقهای زیاد دست به نوشتن می‌زنند از این کتاب «گزارشی» که بدیهی ست مقام برجسته‌ای دارد نمی‌توان سرسری گذشت. در بسیاری از موارد در درستی مطالب آن تردید هست. برای نمونه بعضی از آنها در زیر نوشته می‌شود:

در صفحه ۳۲ آمده است:

برای تأمین منابع تازه درآمد، قوام بعنوان نخستین سیاستمدار ایرانی که ابر قدرت آینده جهان را شناخت چشم به امریکا و سرمایه‌داری حریص و بظاهری خطر آن کشور داشت.

قوام ظاهراً دنباله‌رو دیگرانی بوده که چشم به امریکا داشتند. در ۲۵ نوامبر ۱۸۵۴ میلادی وزیر مختار امریکا در استانبول به وزیر خارجه امریکا می‌نویسد کاردار ایران در استانبول به وزیر مختار امریکا اطلاع می‌دهد که ایران خواهان خرید کشتی جنگی از امریکا و تأمین خدمات افراد نیروی دریایی آن کشور است. ظاهراً نتیجه به دست نمی‌آید.

از زمان وزیر مختاری پرات (E. Spencer Pratt) در ایران (۱۸۸۶-۱۸۹۱) خواست پادشاه ایران این بود که منابع طبیعی ایران باید توسط امریکا توسعه و پیشرفت بیابد نه توسط روس و انگلیس^۲ ولیکن هیچ‌گاه جواب مساعد از مقامات مسؤل امریکایی دریافت نشد.

مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) در کتاب خاطرات و خطرات، در صفحه ۱۰۴ زیر عنوان «توسل به امریکا» می‌نویسد:

شرحی ست که اسپنسر بریت (باید همان پرات باشد) وزیر مقیم امریکا به پدرم نوشته... از وقتی که جناب عالی حسب‌الفرمایش اعلیحضرت شاهنشاه مرا

سرافراز فرمودند و با من از بابت ترقی داخله ایران گفتگو نمودند که به چه قاعده می‌توان بواسطه سرمایه و مهندسين امریکا وسایل ترقی ایران را فراهم کرد از اعتماد فوق‌العاده اعلیحضرت شاهنشاهی و جناب عالی به من و هموطنان من تشکر دارم... رأی من این است که دولت ایران چند نفر مهندس قابل از امریکا بخواهد که در ایران گردش کنند و معادن را بازدید نمایند... همان قدر که توجه به معادن ایران لازم است توجه به امر فلاحت هم ضرورت دارد....

تاریخ این نامه معلوم نیست. از این مذاکره و مکاتبه نیز نتیجه‌ای به دست نیامده است. استخدام مورگان شوستر (Morgan Shuster) و همکاران او مورد دیگری است. ورود او به ایران در تاریخ ۱۲ مه ۱۹۱۱ و عزیمت وی در ۱۱ ژانویه میلادی بوده است. در صفحه ۳۸، در کنار عکس احمد شاه نوشته شده است:

عکس از احمد شاه در نیس هنگام عبور از خیابان. طرفداران رضاشاه با توجه به لباس اروپایی احمد شاه و زن بی حجاب عابر با عوام فریبی در جهت تحریک افکار عمومی علیه قاجار از این عکس استفاده کردند. معلوم نیست چگونه تشخیص شده که این زن بی حجاب عابر بوده است. آیا با توجه به صنعت عکاسی در آن زمان می‌شد مانند امروز سرعت از عابران عکس برداشت؟ احمد شاه مانند هر بشری محاسن و معایب داشت. کتاب میمای احمد شاه بقلم محمد جواد شیخ الاسلامی قدم بزرگی است در راه شناساندن این پادشاه.

در صفحه‌های ۵۰ و ۵۴ و بعضی از صفحه‌های بعدی صحبت از ارتباط فروغی و سفارت انگلیس و اشاره‌های وزیر مختار است. و یا فروغی و سردار سپه پشت پرده مستوفی را تشویق به پایداری می‌کردند. خیر این اقدامات که همه پشت پرده بوده چگونه به دست مؤلف محترم کتاب رسیده است؟ حق این بود در چنین موارد مهم خوانندگان را از منبع اطلاعات خود آگاه می‌ساختند.

در صفحه ۶۱ در باره گرفتاری قوام السلطنه به اتهام سوء قصد به سردار سپه در سال ۱۳۰۲ شمسی، ای کاش چگونگی امر مفضلتر و با ذکر اشخاصی که درگیر بودند توضیح می‌شد.

در صفحه ۶۲ گفته مشیرالدوله به احمد شاه در جلسه خصوصی در میان علامت نقل قول آمده است:

«بود و نبود من عملاً اثری ندارد. او [سردار سپه] هر کار که می‌خواهد می‌کند. فقط وقتی اوامری دارد به هیأت دولت می‌آید».

معلوم نیست شرح این جلسه خصوصی را چه کسی خبر شده و نقل کرده است. همین طور در بسیاری از موارد گفته های دیگران در میان علامت نقل آمده است و روشن نیست مأخذ چیست. یا بسیاری از مطالب مربوط به مذاکره در جلسه هایی با حضور دو یا سه نفر نقل شده است که بکلی عاری از حقیقت بنظر می آید و بیشتر به تخیل و تصور می ماند.

در صفحه ۸۳ مذاکره بین سردار سپه و سلیمان میرزا بدین شرح آمده است:

«شاهزاده، همه چیز تمام شد و گذشت! اگر دیگر بار از آنچه در این زیرزمین گذشته است، سخنی بر زبان جاری شد، باور کن کاری می کنم که همین آجرها برایت گریه کنند.» پیش از آن سلیمان میرزا جسارت کرده، گفته بود: «ما باید از این آجرها شرم کنیم. در همین زیر زمین تعهد سپردیم و سوگند

خوردیم...»

در صفحه ۷۲ و ۷۳ موضوع شیخ خزعل و خوزستان را شرح می دهند. در نقل و وصف وقایع صحت و انصاف رعایت نشده است. می دانیم که سردار سپه در تاریخ ۲۰ آبان ۱۳۰۳ عازم خوزستان می شود. در ۲۸ آبان ماه شیخ خزعل طی تلگرافی اظهارپشیمانی و از سردار سپه تقاضای عفو می کند. در ۲۰ آذرماه پس از برقراری امنیت در خوزستان سردار سپه به عتبات عالیات مشرف می شود و بعد به تهران عزیمت می کند. در کتاب آمده است که در این مدت کوتاه سرپرسی لورن وزیر مختار انگلیس به لندن احضار شده و بعد به بصره رفته و به ایران آمده و در پاریس با احمد شاه مذاکره کرده است. با توجه به وسایل مسافرت در آن زمان این نحو دیپلماسی که امروزه رسم شده است به نظر خیلی بعید می رسد.

در صفحه ۷۵ نوشته شده که وقتی در مجلس رأی به انقراض قاجار می دادند بیرون مجلس گروهی از زنان گریه و زاری می کردند بیشتر این زنان باقی مانده حرم ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه بودند و چند تنی نیز زنان تحصیل کرده مخالف با دیکتاتوری. جا داشت این زنان تحصیل کرده در آن روز را معرفی می کردند.

در صفحه ۸۱ می نویسند:

اما ذکاء الملک ادیب و دانشمند از ده سال پیش [پیش از ۱۳۰۴] و پس از گذراندن دوره ای زیر نظر ناصرالملک آماده قبول خدمات اساسی و پستهای بزرگ شده بود. او پس از خدماتی که در قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ به سیاست پیر استعمارگر زمان کرده بود زمستان ۱۲۹۹ همراه با نصرت الدوله که وعده پادشاهی از لندن گرفته بود با رولز رویس فرزند فرمانفرما راهی تهران شد...

در حالی که در تاریخ مختصر احزاب سیاسی^۳ نوشته شده است: بامداد یکم اسفند ۱۲۹۹ شادروان سپهبد امان‌الله میرزا جهانبانی که در آن هنگام سرهنگ بود با چند اتومبیل سواری و چند نفر از گماشتگان نصرت‌الدوله که از اروپا برمی‌گشتند به شاه‌آباد رسیدند و کودتا کنندگان اتومبیل را گرفتند.

مسافرت زمستان ۱۲۹۹ را در موقع دیگر بتفصیل خواهم نوشت. دوره گذراندن فروغی زیر نظر ناصرالملک بکلی عاری از حقیقت است و معلوم نیست از کجا و چگونه ساخته شده است. فروغی قبل از نایب السلطنه شدن ناصرالملک نماینده و رئیس مجلس شورای ملی بود. خدمات در قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ نیز ساختگی است. او در ۱۹۰۷ استاد و بعد رئیس مدرسه سیاسی بود. در ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله نخست وزیر وقت فروغی و مشاور الممالک انصاری و حسن‌علا را به کنفرانس ورسای در پاریس فرستاد تا از تهران به دور باشند. این نوع غرض‌ورزیها و اتهامها نسبت به گذشتگان از تاریخ نویسی یا «گزارش» یا «روایت تاریخی» و انصاف به دور است.

در صفحه ۱۲۰ داستان درآمد ایران از نفت و نحوه خرج کردن آن صحیح نیست. از جمله آن جا که نوشته شده انتقال ۸ میلیون لیره به حساب شخصی رضا شاه قطعی است. معلوم نیست از روی چه مدرک قطعی است. موقعی که من در لندن دبیر اول سفارت بودم، سید حسن تقی‌زاده سفیر در اواخر سال ۱۳۲۵ یا اوایل ۱۳۲۶ شمس دستور داد به بانکهای انگلیس نامه بنویسم و موجودی حساب رضاشاه را بخواهم. نامه را نوشتم و پس از چندی جوابها یکی یکی از بانکها رسید و همه نوشته بودند رضا شاه حساب در آن بانک ندارد. از بقیه کشورها خبر ندارم.

در صفحه ۱۶۰ عکس رضاشاه مربوط به پایان پادشاهی نیست ولیکن برای منظور نویسنده محترم که همه جا تحقیر و تخطئه و خوار کردن رضاشاه است خوب انتخاب شده.

در صفحه ۳۳۰ می‌نویسند: او (آیت‌الله کاشانی) یکی از مؤثرترین افراد در رساندن مصدق به نخست‌وزیری بود. به عقیده من مصدق پس از شهریور ماه ۱۳۲۰ هر موقع می‌خواست می‌توانست نخست‌وزیر بشود منتها در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۰ موقع را مناسب تشخیص داد. در توضیح این گفته گذشته را یادآور می‌شوم:

از اواخر قرن نوزدهم میلادی جنبشهای استقلال طلبی و آزادیخواهی در آسیا و آفریقا جان گرفت. در ایران نیز حرکتهایی که حکایت از علاقه به رهایی از نفوذ بیگانگان بود

پیش می‌آمد که عاقبت به انقلاب مشروطیت انجامید. اما مداخله دولتهای خارجی بخصوص روس و انگلیس در امور ایران از میان نرفت. پس از انقلاب در روسیه و پایان جنگ جهانی اول امیدواری بیشتر شد منتها کشورهای فاتح اروپایی با کنار کشیدن امریکا یگه تاز شدند و صاحب قدرت بسیار، و به خواست کشورهای کوچک و ملتهای ضعیف اعتنا نمی‌کردند با وجود این مردم ستمدیده از میدان مبارزه بیرون نرفتند و به پیکار در راه آزادی ادامه دادند تا سرانجام پس از پایان جنگ جهانی دوم در سالهای میان ۱۹۴۵ و ۱۹۶۰ میلادی در حدود ۴۰ کشور با جمعیت نزدیک به ۸۰۰ میلیون به استقلال رسیدند و این روال ادامه داشت و در واقع دوران نوینی در تاریخ جهان آغاز شد.

ژان ژاک سروان شریربه نقل از هیکل روزنامه نگار معروف مصری می‌نویسد:^۴
انقلاب مصدق در ۱۹۵۱ در ایران در قالب نهضتهای بزرگ آزادی ملی ست که از همان فردای جنگ جهانی، کشورهای جهان سوم را فرا گرفتند. انقلابهای ملی (ناسیونالیستی) و استعمارزدایی در همه جا در این مناطق در سالهای ۵۰ و ۶۰ شاخص بودند. نهضتهایی را که سوکارنو در اندونزی به راه انداخته بود و گاندی و نهرو در هند و جناح در پاکستان و مصدق در ایران و ناصر در مصر و نکرومه در غنا و بن بلا و بومدین در الجزیره همه مبین آن انقلاب ملی بودند و اینها نهضت واحدی بشمار می‌رفتند.

دکتر محمد مصدق بدرستی تشخیص داده بود که زمان برای رسیدن به آرزوی کهن و رهایی وطن از نفوذ بیگانگان مساعد است و باز بدرستی تشخیص داده بود که این کار باید با ملی شدن صنعت نفت و قطع ایادی شرکت انگلیسی و حکومت انگلیس به ثمر برسد، از این رو نخست وزیر را در آن زمان معین پذیرفت و به عقیده من این بزرگترین تصمیم سیاسی دکتر مصدق بود و در حقیقت با این اقدام رهبر استقلال طلبان شورهای شد که بعدها جهان سوم نامیده شدند و در راه برگشتن از امریکا به قاهره رفت و ظاهراً در آنجا پایه سیاستی گذاشته شد که بعدها «غیر متعهد» نامیده شد. ایران از گمنامی بیرون آمد و در دنیا صاحب مقامی ممتاز گردید بدون این که این شهرت آمیخته به شرمساری باشد یا در محافل بین المللی سرشکستگی به بار آورد و یا ایران دچار اتهام نقض قوانین و مقررات بین المللی شود. در شورای امنیت سازمان ملل متحد و دیوان دادگستری بین المللی سربلند گردید.

چه شد که یکباره این کاخ رفیع فروریخت؟ وظیفه تاریخ نویسان میرز و بی غرض صالح است که با بیطرفی و حقیقت جویی اسناد و مدارک را بررسی کنند و سهم مردم

ایران و سازمانهای سیاسی و مسئولان و همراهان اولی و کشورهای بزرگ غرب و شرق را در این واژگونی معلوم سازند.

جای تأسف است که مثلاً در کنفرانس باندونگ در سال ۱۹۵۵ میلادی هیأت نمایندگی ایران سهم بزرگی نداشت در صورتی که اکثریت خودی‌ها و بیگانه‌ها اذعان داشته و دارند که دکتر مصدق در آن انجمن بصورت رهبر بزرگ کشورهای جهان سوم و کشورهای غیر متعهد (نه فقط آسیا و آفریقا) می‌توانست بدرخشد و ایران را سرفرازتر کند. در سالهای ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ میلادی که ایران با قدرت بزرگ آن زمان در راه استقلال کامل اقتصادی و سیاسی بی‌باکانه مبارزه می‌کرد جمعی از رهبران کشورهای جهان سوم نامیده شدند در پشتیبانی از ایران دو دل بودند بعداً بیشتر آنان به آن راه راست و روشن افتادند و در تاریخ برای خود و کشورشان نام بزرگ بجا گذاشتند.

در زیر نویس صفحه ۴۴۹ مطلب مربوط به خیبرخان و مقاله‌های مربوط به او بدین شرح آمده است:

خیبر خان یک قهرمان هاکی پاکستانی که خود را در دل شاه جا کرده، همبازی او و محرم اسرارش شده و مدتی در رأس باشگاه شاهنشاهی مأمور نقل و انتقال میلیونها دلار از سازمان برنامه به حساب شاه بود، بعداً با افشای لیست این دزدیها، با ارائه فتوکپی چکها و حسابهای سری افراد دربار در بانکهای سویس افتضاح بزرگی برای شاه و دربار ایجاد کرد که در مطبوعات اروپا و امریکا منعکس شد. شاه، کسی را برای کشتن او اجیر کرد. این نقشه نیز بر ملا شد، و بر فضاحتها افزود.

توضیح آن که خیبرخان پاکستانی نبود بلکه ایرانی بود و علاوه بر مقاله‌هایی که وی در روزنامه‌های امریکا درباره پولهای دربار و هزینه‌های آن چاپ کرده بود، به دادگاه نیویورک از والاحضرت محمود رضا و والاحضرت فاطمه شکایت برده بود مبنی بر طلبی که از آنان داشته و چک بی محلی که به او داده بوده‌اند. در دادگاه نیویورک خیبرخان محکوم و کذب تمام ادعاهای او ثابت گردید.

در صفحه ۶۷۵ نوشته شده: «... کیسینجر یهودی نابغه و دیوانه...» به گمان من تنها در این کتاب، این مرد «دیوانه» خوانده شده است.

تا این جا نیت من این بود که نمونه‌ای از اشتباهات کتاب را متذکر بشوم نه این که بگویم منحصرأ موارد ذکر شده نادرست هستند. بطور خلاصه هر چه کتاب را می‌خوانید و به پیش می‌روید بیشتر متوجه می‌شوید که در هر صفحه کمی از حقایق در کنار بسیاری

از مطالب نادرست و تخیلی و افسانه‌ای آمده است و جدا کردن صحیح از غلط و نوشتن آنها کاری است که نتیجه‌اش کتابی می‌شود به قطری در حدود همین کتاب. با آن که در صفحه ۲ مقدمه کتاب نوشته‌اند:

ثبست وقایع هر دوران پس از زمان وقوع آن کمتر فایده‌ای که دارد این است که مانع می‌شود تا تاریخ بر ساخته خود کامگان به دلخواه آنان بر صفحه روزگار ثبت شود اما این روند، ایرادهایی هم دارد. بزرگترین ایراد «تاریخ نویسی پس از زمان وقوع» در احتمال افتادن تاریخ نویسی به دام سازش با «افکار عمومی» یا «حکومت جدید» است. در شور و شوق و تب و تابهای روزهای نخست آزادی گوشی برای شنیدن واقیتهای و تحلیل منطقی گذشته‌ها وجود ندارد. پس از فرو نشستن تب و تابهای اولیه نیز معمولاً ذکر مصیبتهای گذشته و گفتن از «حاکم معزول» به معنی توجیه «حاکم موجود» است.

در بخش اول نویسنده مجبور به سازش با «افکار عمومی» می‌شود که تشنه شنیدن هر چه بیشتر مفسد رژیم ساقط شده است. در بخش دوم سازش با حکومت، اتهامی است که به نویسنده نسبت داده می‌شود.

جای تأسف است که نویسنده محترم شاید ناخودآگاه گرفتار همین دو بخش شده و در تاس لغزنده افتاده‌اند. اصولاً بنظر می‌رسد تا وقتی که کسانی کم و بیش همسن من حیات دارند که رضاشاه و محمد رضاشاه و مستوفی الممالک و مشیرالدوله و مؤتمن الملک و مخبرالسلطنه و قوام السلطنه و مصدق السلطنه و... را دیده‌اند و با آنان صحبت کرده‌اند مشکل است تاریخی از مشروطه به این طرف بدون باورهای شخصی و با بی نظری نوشته شود. و اما این که در صفحه ۶ مقدمه می‌نویسند:

کوتاه سخن، این کتاب «روایت تاریخ» است نه متن تاریخی.

معنی روایت در لغتنامه علامه دهخدا و فرهنگ استاد معین بجز در اصطلاح دین، این طور آمده است: نقل سخن یا خبر از کسی. نقل کردن سخن. واگویه کردن سخن کسی را. داستان و قصه و نقل. حکایت.

از این رو کتاب مورد نقد شاید روایت تاریخ هم نباشد بلکه نظریات شخصی مؤلف محترم است درباره‌ی خاندان پهلوی و نخست وزیران و وزیران و بعضی از مردان سیاسی ایران و دست اندرکاران از زمان سیدضیاء تا بختیار و ذکر اخبار و حوادث و وقایع آن دوران بنا بر تصور و میل نویسنده محترم.

آذرماه ۱۳۶۹ خورشیدی

کارمند بازنشسته وزارت امور خارجه ایران

زیرنویس‌ها:

- ۱ - *The Oxford History of American People*, Oxford University Press. New York.
- ۲ - *United States - Persian Diplomatic Relations 1883 - 1921*,
Abraham Yesselson, Rutgers University Press 1956, pp. 20, 21.
- ۳ - همان کتاب، صفحه ۳۳.
- ۴ - Jean Jacques Servan - Schreiber, *Le Defi Mondial*, Fayard 1980, p 48.

پال اسپراکمن

Savushun: A Novel About Modern Iran
translated by M. R. Ghanoonparvar
Washington, D.C.: Mage Publishers, 1990.
387 p.

سوشون، نوشته سیمین دانشور
ترجمه م.ر. قانون‌پرور
واشنگتن دی.سی.، انتشارات میج
۳۸۷ صفحه

این ترجمه که صفحه روی جلد آن با نقاشی ناهید حقیقت آراسته و متن آن با حروف چاپ حرفساز نامی ایتالیایی، جیامبیتستا بُدونی، حروفچینی شده است، ترجمه‌ای است روان و خوب و درست. مترجم، کارگردانیدن مفاهیم و مضامین اصل را به زبان انگلیسی بخوبی انجام داده است در حالی که کار ترجمه سوشون زیاد آسان بنظر نمی‌آید چرا که بسیاری از صحنه‌های رمان، جهات مختلف زندگی و فرهنگ ایرانیان مقیم شیراز و اطراف آن را در زمان جنگ جهانی دوم بتفصیل نشان می‌دهد. این صحنه‌ها بخاطر اصطلاحات و نظامهای فرهنگی خاص آنها در قالبهای زبانی و فرهنگی انگلیسی زبانان بسادگی نمی‌گنجد.

سوشون تا اندازه‌ای زمانی است ایران‌گرد و انسان‌شناس پسند. به راهنمایی آن آدم می‌تواند دیدنیهای زندگی مردم (مخصوصاً زنان) کشور را از نزدیک ببیند و شنیدنیهای گپِ خصوصی آنها را استراق سمع کند بدون این که دردسرهای و مخارج سیر و سیاحت واقعی را تحمل کند. در فصل ۱۲ کتاب، خواننده فهرست مفصلی از «آرمه‌های» (ویارهای) زن حامله را می‌خواند که هر هوسی در آن جمع است از «تباشیر هندی» و «شکمه گوسفند» تا «شربت تمر هندی». مطالعه فصل ۱۴ رمان به خواننده این فرصت را می‌دهد که آیین حمام رفتن را با تمام مخلفات آن یاد بگیرد. صفحات سوشون تا بدان حد

رنگ محلی به خود گرفته است که عنوان فرعی subtitle ترجمه A Novel About Modern Iran یعنی رمانی درباره ایران معاصر است و نه A Modern Iranian Novel یعنی رمان معاصر ایرانی. و همچنین ناشر ترجمه برای این که اعتماد خواننده را به این که رمان، سند فرهنگی و تاریخی قابل اطمینانی است جلب کند، نقشه ایران معاصر را نیز روی پشت جلد کتاب پهن کرده است.

بنابراین مترجم سووشون با این مسأله روبروست که آیا این کتاب بیشتر رمان است یا منوگرافی انسان شناختی؟ به عبارت دیگر، کتاب تا چه اندازه دارای ارزش ادبی است؟ چنان که روشن می شود جواب این پرسش روی طرز ترجمه تأثیر می گذارد.

در مورد ارزش ادبی سووشون اتفاق نظر نیست. فرزانه میلانی می نویسد: «وقتی توفیق سووشون امری مسجل شد و بسیاری از نقادان چاره ای جز پذیرفتن ارزش ادبی آن نداشتند باز به شیوه همیشگی جای پای مردی در آن یافته شد که این بار آل احمد بود.»^۱ پس برای بسیاری از نقادان اعتبار ادبی سووشون به کیفیت استقبال آن بستگی دارد. اما نقاد دیگری همان توفیق و استقبال غیر عادی کتاب را نشانه عدم ارزش ادبی آن می داند. به نظر فرشته داوران، سووشون مورد پسند کسانی است «که در وضوح حقیقت شک نمی کنند، در واقع همان کسانی هستند که عقاید عاریتی را باسانی می پذیرند و بعد برای اعلام وفاداری بر حقیقت و عقایدی که بدون تفکر پذیرفته شده، هدفی جز تأکید بر این عقاید عاریتی نمی یابند...»^۲ مترجم نیز در مورد ارزش ادبی سووشون مشکوک بوده و در کتاب «پیام آوران انهدام»، خود را در میان آن دسته از نقادانی وارد کرده است که مردی را در پس پذیرش چشمگیر و چاپهای مکرر آن یافته اند:

The large readership of *Suvashun* (کذا) was undoubtedly due in part to the reputation of Daneshvar as a "committed" author — at least by association, since she was married to Jalal Ale Ahmad — ...^۳

پس به نظر مترجم، خوانندگان متعدد سووشون «تعهد» سیاسی و اجتماعی همسر مرحوم نویسنده آن را گیرا تر یافته اند تا «ظرافت و نثر یکدست و شیرین»^۴ کتاب را. مسأله دیگری که ارزش ادبی سووشون را مورد شک نقادان قرار داده است این مطلب است که شخصیت‌های کتاب تا چه حد بی گوشت و خون و جان هستند. البته در این مورد نظرهای گوناگون وجود دارد. در این که برخی از افراد سووشون باسماه ای و یک بُعدی هستند شکی نیست. یکی از آنها آقای فتوحی، بقول خانم میلانی، «نمونه بازر» کسانی است که موج ایدئولوژی آنها را «به غرقاب سیاست زدگی» برده است.^۵ درباره طرز ترسیم بقیه شخصیت‌های کتاب و شخصیت‌های آثار خانم دانشور بطور کلی خانم میلانی

این عقیده را دارد:

... بیشتر قهرمانها و حتی ضد قهرمانهایش مقوایی و یک بُعدی نیستند. گوشت

و پوست دارند و دررگهایشان خون در جریان است.^۶

از طرف دیگر، فرشته داوران در بین همه افراد سووشون فقط یک فرد را با سمه‌ای نمی‌داند — یعنی «زری» همسر «یوسف» که «تعریف شخصیت چند بعدی تا حدی بر او صادق است و برخلاف شخصیت‌های یک بعدی دیگران مشکلسی درونسی دارد.»^۷ داوران شخصیت زری را این قدر اهمیت می‌گذارد که بر اساس شیوه ترسیم آن در سووشون تمام ارزش ادبی رمان را داوری می‌کند:

در واقع اگر بخاطر زری نبود با وجود تمام تسلط خانم دانشور به زبان و فضا سازی و صحنه پردازی و قصه گوئی، رمان سووشون به سطح رمانهایی تنزل می‌کرد که با حجم بسیار و تیراژ فراوان و معنای اندک، کمترین ضررشان بدآموزی به دسته‌ای از خوانندگان و اتلاف وقت دسته دیگری از ایشان است.^۸ علاوه بر این حمید دباشی رساله‌ای بیست و سه فصلی با پیشگفتار و خاتمه‌ای جداگانه نوشته است^۹ که مرکزیت و چند بُعدی بودن شخصیت زری را در سووشون مورد تأیید قرار می‌دهد. در خلال جستجوی استادانه دباشی، زری «عروسکی هزار باره به ریسمانهایی به چنگ یوسف» (۷۱) [و گاهی هم عروسکی دستی بر سر پنجه او (۱۰۱)]! «طاقی بر سر یوسف، قابی بر اندام او، هاله‌ای بر چهره‌اش، فرشی تحت اقدامش، پرده‌ای در پشت سرش، شالی بر گردنش» (۷۴)؛ «سنگ صبور یوسف» (۸۲)؛ «مترسکی عجیب» (۸۳)؛ «فرشی که بر زمینه آن یوسف قد علم کرده» و «یوسف مؤثث» (۸۵)؛ و «نقشی در میان نقوش، بویی در میان بوها، تمثیلی اثیری بر تصویری کهنه» (۹۴) نامیده می‌شود.

حالا این پرسش مطرح می‌شود که مترجم این رمان درباره ایران معاصر که گاهی جاذبه توریستی آن بر ارزش ادبی‌اش می‌چربد با چه وسائل، مفاهیم و مضامین اصل کتاب را از قالبهای مانوس ایرانی آنها به قالبهای بیگانه انتقال داده است؟ نخست، ترجمه یک واژه‌نامه و مقداری یادداشت (Glossary and Notes) که در نه صفحه نامها و اصطلاحات فرهنگی و تاریخی کتاب را شرح می‌دهد. تقریباً همه این تعلیقات بجا و آموزنده است اما مقصود یکی از آنها ظاهراً چیزی جز ازدیاد جاذبه ایران‌شناختی ترجمه نیست. کلمه «پازهر» که تنها یک بار در سووشون در این جمله «عزت الله لبخندی زد و دستی به موهایش که به خوشرنگی پازهر بود کشید» (۱۵۹)، به کار رفته است، با

تفصیلی دامپزشک وارانہ توضیح می شود:^{۱۰}

bezoar: any of various concretions found in the alimentary canal of certain ruminants; formerly believed to possess magic powers and used in the orient as a medicine or a pigment. (380)

برای پی بردن به مقصود نویسنده، خواننده به این همه تفصیلات نیازی ندارد. در اصل فقط سیاهی شفافِ پازهر منظور است در حالی که در نوت‌های ترجمه، واژه، رنگارنگیِ ایرانگردپسندی به خود می‌گیرد.

گاهی مطالعه ترجمه، خواننده را به این نتیجه می‌رساند که تمام توضیحات فرهنگی در واژه نامه و پانویس‌های آن، علی‌رغم حجم نسبتاً بسیارش، نگنجیده است و نوتی یا شرحی از حواشی گریخته و داخل متن شده است. یک مثال: «توسر خودش زده و آمده توحیاط و گل باغچه بسر کرده...» (۱۴۹) به این دو جمله در ترجمه مبدل می‌گردد:

She had begun to hit herself on the head and come out to the courtyard, and, in a gesture of mourning, put dirt from the garden on her head... (195).

که in a gesture of mourning به‌عنوان توضیحی به اصل افزوده شده است. در این مثال پاورقی از پای ورق برمی‌خیزد و پیاده به سر آن می‌رود. نمونه دیگری از پاورقی‌های سرگردان:

«به حوضخانه آمد که زری داشت برای روزهای تابستان آماده می‌کرد» (۹۶)

He entered the *howzkhaneh*, the basement room which had a little goldfish pool inside. Zari was cleaning it for the summer days. (129)

با وجود این که واژه «حوضخانه» بطور مفصل در تعلیقات تعریف شده است، مترجم افزودن توضیح کوتاه which had a goldfish pool inside را لازم دانسته است.

معلوم است که مترجم بسیار کوشیده است که این رمان ایران معاصر را با پشت کار تحسین آمیزی به انگلیسی برگرداند و روشن سازد. در واقع تا آنجایی که نگارنده می‌داند تنها دو امر فرهنگی - زبانی مهم بدون توضیح کافی مانده است و این دو امر به شخصیت چند بُعدی شیخ صنعان مربوط است. در تک‌گویی «عمه خانم» (فصل ششم، سوشون) می‌خوانیم:

... مرد رندی که آخرش هم نفهمیدیم کی بود سفارش یک عالمه پرده

قلمکار به اصفهان داده بود، با نقش شیخ صنعان و زیر نقش نوشته شده بود:

«شیخ صنعان با مریدش می‌رود شهر فرنگ.» یک پیرمرد انگشت به دهان

شیخ صنعان بود که عمامه و عبا و ردا داشت عین حاج آقا. (ص ۷۵)

که این‌طور ترجمه می‌شود:

A cunning man whose identity we never discovered had ordered a bundle of hand-printed cloth from Esfahan, depicting Sheykh San'an. They were inscribed with "Sheykh San'an goes to Europe." Sheykh San'an was depicted as an old man with his finger in the corner of his mouth who wore an *aba* and turban just like my father. (101)

در پایان نویسیهای کتاب، شیخ صنعان بصورت تحقیقات ایران‌شناس وارانہ معرفی می‌گردد:

a well-known character from *Manteq al-Teyr*, or "The Conference of Birds," by one of the greatest Persian mystical poets and thinkers of the 12th-13th centuries, Attar. Sheykh San'an was a prominent, pious man with hundreds of followers. After traveling to Rome, he fell in love with a Christian girl and consented to pray in a Christian temple and became a swineherd to prove his love for her. (385)

در ترجمه این بخش کتاب و در شرح آن دو نکته خفته است. اولاً باید گفت حق با حاشیه نویس است: طبق داستان منطلق الطیر، شیخ صنعان به «روم» رفته بود. اما کدام روم؟ رم پایتخت ایتالیا یا روم بیزانس؟ شیخ صنعان ترجمه به اروپا می‌رود و اتفاقاً بدون مریدش. شیخ صنعان سوشون شهر فرنگ را زیارت می‌کند که نه رم است و نه در روم. این همان شهر فرنگ است که تصاویر متحرک آن بعنوان سینمای ابتدایی کشور، توجه عوام را از مقدسات به خود جلب نموده است (به نقل قول ایران‌شناسان). نکته دیگر، ترجمه تحت اللفظی «انگشت به دهان» است: ^{۱۱}with his finger in the corner of his mouth که مفهوم اصل را نمی‌رساند و به یک توضیح کوتاه مثل *in astonishment* (یعنی بعنوان نشانه تعجب) نیاز دارد.

بعنوان حُسن ختام این نکته را اضافه می‌کنم که ترجمه نه فقط رنگ محلی سوشون را با همه رنگهای متنوع آن به صفحه می‌آورد بلکه بوهای کتاب را نیز به مشام خواننده می‌رساند. در فصل یازده سوشون، یوسف و برادرش «خان کا کا» به گفتگوی برادرانه می‌پردازند. خان کا کا احساس حقارت خود را در مقابل برادر دانشگاه خارجی رفته اش اظهار می‌کند و اسم دانشگاه را عوضی می‌گوید: «گفتم باباجان، اخوی که برگ چغندر نیست. دکتر در اقتصاد فلاح از دانشگاه من چس تریا نه... ماساگوزت است» (۱۲۶). چون در انگلیسی کلمه *Massachusetts* یونمی دهد، مترجم مجبور شده است دست به ابتکار بزند و بدین جهت است که اسم *Hardfart* (167) یعنی «چس سخت» که گویا بادی است که از طرف دانشگاه *Harvard* می‌وزد وارد زبان انگلیسی شده است.^{۱۲} بخش زبان انگلیسی، دانشگاه دولتی رانگرز، نیوجرسی

پانویسها:

- ۱ - نیمه دیگر: ویژه سیمین دانشور، باهتام فرزانه میلانی، شماره ۸، پانیز ۱۳۶۷، ص ۱۱.
- ۲ - همان جا، ص ۱۶۴ - ۱۶۵.
- ۳ - M.R. Ghanoonparvar, *Prophets of Doom : Literature as a Socio-Political Phenomenon in Modern Iran*. Lanham, MD. University Press, 1984, p. 121.
- ۴ - نیمه دیگر، ص ۱۱؛ خانم میلانی سخت مخالف این عقیده است و در مقابل نقد نویسان مکتب «مردگرا» می نویسد: «شاید تیراژ بیسابقه کتاب بخاطر مضامین گسترده آن است که زمان مطلوب خود را یافته اند. شاید چون بحث در باب مسائل سیاسی و نقد معضلات اجتماعی کتاب از دل برخاسته است بر دلها می نشیند.» (همان جا)
- ۵ - همان جا، ص ۱۳.
- ۶ - همان جا، ص ۱۵.
- ۷ - همان جا، ص ۱۶۱.
- ۸ - همان جا، ص ۱۴۴.
- ۹ - «به جستجوی زری در سوشون سیمین دانشور»، همان جا، ص ۶۵ - ۱۱۸.
- ۱۰ - در این مقاله، چاپ ششم سوشون (۱۳۵۳) بکار رفته است.
- ۱۱ - «انگشت به دهان» (۱۶۱) نیز "with a finger to his mouth" (210) ترجمه می شود.
- ۱۲ - البته «من چس تر» در ترجمه بوی محلی اش را از دست می دهد.

پروانه بهار

The Art of Persia

Edited by R.W. Ferrier

Yale University Press,

New Haven & London, 1989

هنر ایران

ویراستار آر. دبلیو، فریر

انتشارات دانشگاه یل، ۱۹۸۹

این کتاب کم نظیر شاید اولین کتابی باشد که در سالهای اخیر با عنوان «هنر ایران» در امریکا بچاپ رسیده است، زیرا ویراستار و ناشر آن، برخلاف کتابهای هنری دیگری که در دو سه دهه اخیر با نام «هنر اسلامی» چاپ شده است، در این کتاب، «هنر ایران» و نام «ایران» را در زیر عنوان هنر اسلامی از دیدگان هنردوستان جهان مخفی نساخته اند. البته ویراستار کتاب منکر تأثیر متقابل هنر ایران و هنر دیگر مسلمانان در یکدیگر نیست و همچنین با آن که به تأثیر هنر ملل و اقوام مختلف در یکدیگر معتقد است و بطور مثال از تأثیر هنر چین در هنر ایران یاد می کند ولی تأکید او بر این موضوع است که هنر ایران در طول قرنهای بیشتر «ایرانی» مانده است و به همین علت هم کتاب را *The Art of Persia* نامگذاری کرده است. در حالی که ویراستار و ناشر کتاب

می‌توانستند برای گرمی بازار و فروش بیشتر کتاب خود در کشورهای عربی، تصاویر دوازده صفحه از قرآنهاى خطی کار مصر و مراکش و ترکیه و الجزایر و یک خنجر کار کویت و یک گردن‌بند مروارید کار بحرین و عکس یکی دوسه مسجد ترکیه و مصر و اسپانیا و الجزایر را بر این کتاب بیفزایند — با هشتاد تا نود درصد آثار هنری ایران — و همه آنها را به اسم «هنر اسلامی» معرفی کنند.

کتاب دارای ۳۲۴ صفحه باندازه ۲۵×۳۱ سانتی‌متر و ۱۵۰ تصویر رنگی و ۱۰۰ تصویر سیاه و سفید است. در این تصاویر ریزه کاریهای هنر ایران بخوبی نشان داده شده است، در مواردی که نویسندگان مقالات نتوانسته‌اند مطلب خود را با تصویری زنده همراه کنند، بجای آن طرحی ارائه داده‌اند.

«هنر ایران» به ویراستاری آقای آر. دبلیو فریر بچاپ رسیده است که پیش از این مدتی در فرانسه و ایران (دانشگاه شیراز) تدریس کرده و تا کنون نیز چند کتاب و مقاله درباره تاریخ ایران نوشته‌اند. کتاب دارای مقدمه و ویراستار، چند نقشه ایران، لغتنامه یک صفحه‌ای، و بیست فصل است — هر فصل درباره یکی از هنرهای ایران — باضافه یادداشتها و کتابشناسی و فهرست... در آخر کتاب. علاوه بر آقای فریر، هیجده نفر از کسانی که هر یک در نوشتن یکی از مقالات کتاب با ایشان همکاری کرده‌اند از هنرشناسان معروف دنیا هستند که یا کتابها و مقاله‌هایی درباره هنر ایران یا هنر اسلامی نوشته‌اند و یا استاد رشته‌های هنری در دانشگاهها هستند و یا در یکی از موزه‌ها بکار مشغولند.

نویسندگان مقالات و عنوان مقاله‌های ایشان در این کتاب به قرار ذیل است.
R.W. Ferrier: مقدمه درباره تاریخ هنر ایران؛ C. Hill: هنر ادوار کهن—؛
M. Roaf: هنر عهد هخامنشی؛ E. Keal: هنر دوران اشکانیان؛ G. Hermann: هنر دوران ساسانی؛ R. Hillenbrand: معماری؛ E. Beazley: برجهای کبوتران، یخچالها و آب‌انبارها و بادگیرها؛ J. Housego: قالی؛ J. Allgrove McDowell: منسوجات؛
J. Allan: فلزکاری؛ R.W. Ferrier: جواهرات؛ H. Mitchell-Brown: مسکوکات؛
E. Grube and Eleanor Sims: نقاشی؛ B.W. Robinson: نقاشی پس از دوره صفویه؛
Barbara Brend: هنرهای مربوط به کتاب؛ L. Diba: کسارهای لاک و الکی؛
M. Rogers: سرامیک؛ J. Scarce: کاشی‌سازی؛ R. Charleston: آبگینه؛
A. Schimmel: خوشنویسی. بطوری که ملاحظه می‌شود آقای فریر علاوه بر مقدمه و ویراستار، نگارش دو فصل کتاب را هم بعهده گرفته‌اند. جای خوشوقتی است که یکی از

هموطنان هنرشناس ما خانم لیلی دیبا نیز در «هنر ایران» مقاله‌ای جالب توجه نوشته‌اند. معرفی تمام مقالات ولو بسیار کوتاه و مختصر در این مقاله میسر نیست. بدین جهت تنها به ذکر بعضی از موضوعهای مهم هر یک از این مقاله‌ها می‌پردازم.

در نقشه ایران چاپ ۱۶۷۹، پاریس و نیز در نقشه ایران مربوط به پیش از اسلام و پس از اسلام، که در صفحات اول کتاب چاپ شده، برخلاف کتابهایی که اخیراً چاپ می‌شود نام «خلیج فارس» Persian Gulf است نه Arabian Gulf یا The Gulf. و این خود نشان می‌دهد که ویراستار و ناشر هیچ‌کدام تحت تأثیر «سیاست» روز قرار نگرفته‌اند. آقای فریر در فصل اول، هنر ایران را از هفت هزار سال پیش از میلاد مسیح آغاز می‌کند و به دوران معاصر می‌رساند. در فصل دوم یعنی هنر ایران در دوره پیش از هخامنشی، نمونه‌هایی از نقاشی بر روی سفال و کارهای سنگی و نمونه‌هایی از معماری باقی مانده مربوط به دوره ایلامی‌ها و شوش، و آثاری هنری از املش و حسنلو و لرستان و ساحل دریای خزر ارائه شده است. در فصل سوم مقبره کوروش، بخشهای مختلف تخت جمشید، همراه با طرحهایی از کاخ و باغهای اطراف آن، سمبل اهورامزدا در تالار صد ستون تخت جمشید (پرسپولیس)، و یکی دوسه مجسمه معرفی گردیده است. در فصل اشکانیان نویسنده توضیح می‌دهد که با آن که آنان ۴۰۰ سال در ایران حکومت کردند، بجز مسکوکات، چیز قابل توجهی از آنان باقی نمانده است. فصل ساسانیان بمراتب غنی‌تر از دوره اشکانیان است، در این بخش نویسنده مقاله از مهرها، سکه‌ها، حجاریهای طاق بستان، نقش رستم، فیروزآباد، و ایوان مدائن (همراه طرحی که در سال ۱۸۲۴ میلادی از آن تهیه شده است) با خواننده سخن می‌گوید. پس از این فصل تاریخ هنر ایران در دوره اسلامی آغاز می‌شود. در فصل معماری ایران، نویسنده توضیح می‌دهد که از قرنهای اولیه اسلام بناهای کمی بجا مانده که بیشتر آنها مسجد است و قدیمی‌ترین آنها متعلق به قرن ۵ هـ. / ۱۱ م. است. نویسنده در این فصل درباره مسجد جمعه نائین و اردستان و اصفهان و یزد و مسجد شاه سمنان، مسجد گوهرشاد، مسجد آقابزرگ کاشان، مسجد کبود تبریز، مقبره الجاتیودر سلطانیه، خانقاه نطنز، زیارتگاه پیر بکران در لنجان، بنای عالی قاپو در اصفهان، زیارتگاه شاه نعمت‌الله ولی در ماهان، زیارتگاه حضرت معصومه در قم سخن گفته. موضوع بسیار مهم آن است که نویسنده در همین فصل از مقبره امیر سامانی در بخارا، گور امیر تیمور در سمرقند، و مدرسه عبدالعزیز خان در بخارا — که این سه بنا امروز در جمهوری اوزبکستان شوری قرار دارد — در کتاب «هنر ایران» یاد کرده است. زیرا نویسنده مقاله بخوبی می‌داند که معماری این

بناها نه مربوط به معماری «روس» است و نه معماری «اوزبکستان». در فصل هفتم نویسنده از ساختمان برجهای کبوتر، پخچالها، آب انبارها، خانه‌های بادگیردار و بطور کلی از معماری ساختمانهای مردم عادی ایران سخن گفته که همه با احتیاجات آنها مناسب است و به نظر نویسنده مقاله این بناها ولو کوچک و حقیر، هر یک زیبایی خود را دارد. وی ضمن اظهار خوشوقتی می‌کند که این نوع معماری هنوز در ایران رایج است. در فصل هشتم قالی بافی از دوره هخامنشیان تا قرن بیستم میلادی مورد مطالعه قرار گرفته همراه تصاویر و نقشهای مختلف قالیهای ایرانی، با توضیحات کافی درباره چگونگی بافت آنها همراه با چاپ متجاوز از ۵۰ تصویر که به خواننده فرصت می‌دهد نقش قالیهای ایرانی را نیز بدقت مورد مطالعه قرار دهد. در فصل نهم به اهمیت نساجی در ایران اشاره شده است با ذکر این مطلب که در این هنر، گاهی تاریخ ایران نیز راه پیدا کرده و بافندگان از داستانهای شاهنامه فردوسی و نظامی و دیگران در کار خود استفاده کرده‌اند. نساجی در ایران پس از اسلام تا دوره آل بویه و سلجوقیان و تیموریان تا عصر قاجاریه در این مقاله مورد بحث قرار گرفته، همچنان که هنر قلمکار که هنوز در ایران زنده است. در فصل دهم فلزکاری بطور مفصل در دوره‌های مختلف تاریخ ایران مورد مطالعه قرار گرفته و نویسنده نمونه‌های ممتاز این هنر ایرانی را که در موزه‌های مختلف جهان موجود است با تصاویری ارائه داده و بخصوص به پیشرفت این صنعت در دوره صفویه تأکید کرده است. فصل یازدهم درباره جواهرات است، اول از جواهرات متعلق به خاندان سلطنتی در دوره هخامنشیان بحث شده و بعد، از دوره پارتها و سپس سلسله‌های پادشاهی در دوره اسلامی، و این که ایرانیان چگونه در این دوره توانستند فرهنگ خود را حفظ کنند و از جمله این که حتی خلفا را واداشتند تا تشریفات دوره ساسانیان را مراعات نمایند. نویسنده در خاتمه مقاله نوشته است که درباره مقدار زیادی از اشیاء زینتی و جواهرات قدیم در شاهنامه فردوسی هم گفتگو شده است. در فصل دوازدهم نویسنده درباره مسکوکات توضیح داده است که داریوش اول نخستین پادشاهی بود که در سال ۵۱۵ قبل از میلاد ضرب سکه را در ایران معمول کرد و سپس نمونه‌هایی از مسکوکات ادوار مختلف قدیم ایران در مقاله معرفی گردیده است. در فصل مربوط به نقاشی، از سه نوع نقاشی: در کتابها، در روی دیوارها، و دیگر انواع نقاشی بحث شده است. نویسنده اعتراف می‌کند که چنان که باید از عهده نگارش تاریخ نقاشی در ۱۴۰۰ سال اخیر ایران برنیامده است چه هنوز به بسیاری از سؤالات درباره این هنر در ایران نمی‌توان جواب داد. وی به تأثیر نقاشی دوره ساسانی در قرنهای اولیه اسلام نیز

اشاره کرده است. در فصل چهاردهم این موضوع مورد مطالعه قرار گرفته است که پس از دوره صفویه، نقاشی در ایران از سنت نقاشی رایج در ایران در دوران مغول و تیموریان کاملاً جدا شد، چون نقاشان ایرانی به تقلید نقاشیهای مغرب زمین پرداختند. در فصل پانزدهم درباره هنرهای چندگانه مربوط به «کتاب»: خطاطی، نقاشی و مینیاتور، تذهیب و صحافی بحث شده و اهمیت خطاط و انواع خط مورد توجه بیشتر قرار گرفته است. در فصل شانزدهم نویسنده، از جلدهای نفیس کتابها، قاب آینه‌ها، قلمدانها از دوره صفویه و زندیه و قاجاریه سخن می‌گوید و نمونه‌های آنها را معرفی می‌کند. در فصل هفدهم، نویسنده مقاله تأکید می‌کند که پس از کتاب آرتور پوپ درباره «سرامیک ایران»، کتاب دیگری نتوانسته است اطلاعات بیشتری در اختیار خوانندگان بگذارد. وی از جمله توضیح می‌دهد که بیشتر سرامیکهای متعلق به بعد از سال ۱۲۹۶ هـ.ق. / ۱۸۸۰ م. ایران که در موزه‌های خارجی نگهداری می‌شود در ضمن حفاریهایی بدست آمده است که خارجیان در آن نقش اساسی داشته‌اند. در فصل هیجدهم صنعت کاشی‌سازی و سیر تحول آن، از نظر موادی که در ساختن آن بکار می‌رفته است، نقشها و رنگهای آن، و از بکار بردن آن در مساجد و ساختمانها سخن گفته شده است. در فصل نوزدهم، نویسنده این حقیقت را بیان می‌کند که ایران هرگز در ردیف کشورهای نبوده است که هنر شیشه‌سازی در آن رونق یافته باشد، ولی البته گاهگاهی هنرمندان ایرانی توانسته‌اند نمونه‌های جالب توجهی از کار خود بیادگار بگذارند. در آخرین فصل کتاب نویسنده از هنر خطاطی و خوشنویسی ایران در دوره اسلامی بحث می‌کند و توضیح می‌دهد که خطاطان ایرانی چه سهم بزرگی در پیشرفت این هنر داشته‌اند اعم از خطاطی در کتابها یا در کتیبه‌های مساجد و ساختمانها.

خواندن این کتاب را به همه کسانی که به هنر ایران علاقه‌مندند توصیه می‌کنیم، داشتن یک جلد از این کتاب در هر خانواده ایرانی در دیار غربت، به مهمانان خارجی که به خانه آنان رفت و آمد می‌کنند، نشان می‌دهد که با میزبانی سروکار دارند اصیل و با فرهنگی قدیم.

کتابخانه، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، واشنگتن، دی.سی.